



کلید روشن ضمیری آنی ۴

استاد اعظم چینگ های



استاد اعظم چینگ های

کلید روشن ضمیری آنی ۴

cover

کلید روشن ضمیری آنی ۴

استاد اعظم چینگ های

شرکت انتشاراتی استاد اعظم چینگ های

محتوای کتاب

- گام برداشتن در راه عشق، گامهای یک استاد روشن ضمیر در قید حیات ۵
- ۱- آغاز از بهشت و پایان در زمین ۱۰
- ۲- زندگی ارزشمندی که خدا به ما ارزانی داشته را گرامی بداریم ۳۳
- ۳- گفتگویی در مورد حقیقت ۴۵
- ۴- راز جهان ماوراء ۱۲۰
- ۵- ما هم اکنون رستگار هستیم ۱۶۰
- ۶- همه کائنات یکی هستند ۱۷۰
- ۷- راه همیشه در بهشت بودن ۱۹۰
- ۸- لائوتسه، چوانگ تسه و نوای بهشتی ۱۹۶
- ۹- خود را ببخشید ۲۱۴
- ۱۰- به زندگی مان رنگ ببخشیم ۲۴۲
- ۱۱- پادشاهی با آرزوهای بسیار ۲۵۷
- ۱۲- نیکخواهی پادشاه مقدس ۲۶۸
- تشریف در متد کوان بین ۲۸۳
- معرفی نشریات ما ۲۸۶
- راه های تماس با ما ۲۹۳

یک پیام کوچک

استاد فرمودند که در اشاره به نام خداوند از صفت های بدون جنسیت استفاده کنیم تا در مورد جنسیت خدا، بحثی ایجاد نشود.

She + He = Hes (as in Bless)

Her + Him = Hirm (as in Firm)

Hers + His = Hiers (as in Dear)

مثال : When God wants, Hes makes things happen according to Hiers will to suit Hirmself.

استاد اعظم چینگ های، به عنوان خالق آثار هنری و نیز استاد معنوی، هر گونه ابراز زیبایی درون را دوست دارند. به همین خاطر، ویتنام را "آولاک" و تایوان را "فورموسا" نام نهادند. آولاک، نام باستانی ویتنام و به معنای شادی است و فورموسا به طور کاملتری، زیبایی جزیره تایوان و مردم آن را آشکار میکند. استاد احساس می کنند که به کار بردن این نامها، برای این سرزمین ها و ساکنین شان، تعالی معنوی و خوش اقبالی به همراه دارد.

"من به آئین بودائی یا فرقه کاتولیک وابسته نیستم. من پیرو حقیقت هستم و حقیقت را وعظ و تدریس می کنم. شما ممکن است آنرا آئین بودائی، کاتولیک گرای، تائو گرای یا هر چیزی که دوست دارید بنامید. من همه را می پذیرم!"

استاد اعظم چینگ های

"با رسیدن به آرامش و صلح درونی به همه چیز دست خواهیم یافت. همه رضایت ها، تحقق تمامی آرزوهای دنیوی و بهستی، از ملکوت خدا، از درک درونی هماهنگی ابدیمان، از خرد جاودانه مان و از قدرت الهی مان حاصل میشود. مهم نیست چقدر پول و ثروت، قدرت و موقعیت اجتماعی داشته باشیم. اگر به اینها دست نیابیم، هرگز رضایت حاصل نمی کنیم."

استاد اعظم چینگ های

"تعالیم ما می گوید هر کاری که باید در این جهان انجام دهید را، به طور کامل انجام دهید. مسئول باشید و همچنین هر روز مدیتیشن کنید. به این شکل، دانش بیشتر، خرد بیشتر و آرامش بیشتری نصیب شما میشود تا به خود و به جهان خدمت کنید. فراموش نکنید که شما نیکی را در درون خودتان دارید. فراموش نکنید که خدا در نهاد شما ساکن است. فراموش نکنید که بودا در قلب شماست."

استاد اعظم چینگ های

در راه عشق گام بردارید

گام های یک استاد روشن ضمیر در قید حیات

ما همه جا را جستجو می کنیم

برای کمی عشق،

برای کمی عشق،

تا آن را با همه موجودات در هر گوشه از جهان

قسمت کنیم.

استاد اعظم چینگ های که به پاس محبت هایشان، برای کسانی که افتخار ملاقات یا همکاری با ایشان را داشتند، شناخته شده اند، بر اساس پیام عشق زندگی می کنند.

ایشان بشردوست، هنرمند و استادی معنوی هستند و عشق و کمک شان، به ورای همه مرزهای فرهنگی و نژادی رفته و تا میلیون ها نفر در سراسر جهان گسترش یافته، از جمله نیازمندان و بی خانمان ها، مراکز تحقیقاتی که در مورد ایدز و سرطان تحقیق میکنند، سربازان بازنشسته جنگ ایالات متحده آمریکا، سالمندان محروم، معلولان جسمی و ذهنی، پناهجویان و آسیب دیدگان فجایع طبیعی نظیر زلزله، سیل، تیفون و حریق. نه تنها انسانها از محبت متبرک ایشان بهره مند شدند، بلکه گونه های مختلف حیوانات نیز کرامت و عطف بیکران ایشان را دریافت کردند.

انجام این کارها، به دفعات شفقتی را به ما یادآوری کرده که نشان این بانوی مهربان و انجمنی بین المللی است که با الگو برداری از نمونه ای پرمهر همچون ایشان، گسترش یافته است. "باید با بخشیدن هر چه که داریم، شروع کنیم. بعد یک تغییر ظریف در خودمان حس می کنیم و عشق بیشتری به درون آگاهی مان جاری می شود و بعد به یک چیزی آگاه می شویم. این ابتدای کار است. ما برای آموختن اینجا هستیم تا رشد

کنیم و نیز یاد بگیریم که چطور از قدرت مان استفاده کنیم، از قدرت بیکران عشق و خلاقیت مان، تا در هر جایی که هستیم، جهان را به مکان بهتری تبدیل کنیم."

سالهای اولیه

استاد اعظم چینگ های در مرکز آولاک به دنیا آمدند. در دوران کودکی، اغلب به هر طریق که می توانستند به بیماران، نیازمندان و حیوانات زخمی کمک می کردند. در دوران جوانی، برای تحصیل به اروپا نقل مکان کردند و در آنجا به عنوان مترجم برای صلیب سرخ کار کردند. چندی نگذشت که دریافتند در همه فرهنگ ها و در هر گوشه از جهان، درد و رنج وجود دارد و جستجو به دنبال درمانی برای این دردها، به مهمترین هدف زندگی شان تبدیل شد. ایشان در آن زمان با یک پزشک آلمانی ازدواج کردند و زندگی خوبی داشتند، اما با اینکه تصمیم به جدایی برای هر دو آنها، بسیار مشکل بود، همسرشان با این تصمیم موافقت کرد و پس از آن، ایشان در جستجوی ادراک معنوی به سفری رهسپار شدند که دو سال طول کشید.

سفر زیارتی به هیمالیا

در نهایت، در دوردست ترین مناطق هیمالیا در هندوستان، استادی روشن ضمیر را یافتند و متد کوان یین، روش مدیتیشن مبتنی بر تعمق بر نور و صوت درون را از این استاد، آموختند و خود ایشان نیز بعد از مدتی ممارست، به روشن ضمیری کامل دست یافتند.

چندی پس از بازگشت از هیمالیا، استاد اعظم چینگ های به درخواست صادقانه اطرافیان شان، متد کوان یین را به دیگران آموختند و آنها را تشویق کردند که برای یافتن عظمت شان، به درون نگاه کنند. اقشار مختلف مردم دریافتند که با متد مراقبه ای کوان یین، به کامیابی، شادی و آرامش بیشتری در زندگی روزمره شان دست می یابند. طولی نکشید که از ایالات متحده آمریکا، اروپا، آسیا، استرالیا، آفریقا و آمریکای جنوبی و

نیز سازمان های مهم، دعوتنامه هایی برای ایراد سخنرانی برای استاد اعظم چینگ های ارسال شد.

جهانی که در آن زندگی می کنیم را زیبا کنیم

استاد اعظم چینگ های، علاوه بر اینکه الگویی شریف از خدمات بشردوستانه هستند، مردم را نیز تشویق می کنند تا جهانی که در آن زندگی می کنیم را زیبا سازند. استاد چینگ های، با مدیتیشن به روش کوان یین، استعدادهای خودجوش بسیاری را در خود کشف کردند و از طریق نقاشی ها و آثار هنری نظیر انواع زیبایی از چراغ ها، موسیقی، شعر و طراحی هنرمندانه جواهرات و لباس، زیبایی درونی و بیرونی فرهنگ ها و مردمی که ملاقات کرده بودند را ابراز نمودند. در سال ۱۹۹۵، به درخواست مردم، مجموعه لباسهای طراحی شده توسط ایشان، با یک تور بین المللی مد، در لندن، پاریس، میلان و نیویورک به نمایش در آمد. درآمد حاصل از کارهای هنری استاد اعظم چینگ های، ایشان را قادر ساخت تا برای فعالیت های بشردوستانه و حمایت از مأموریت شریف شان در کمک به فرزندان خدا در زمان نیاز، منبع مستقل مالی ایجاد نمایند.

جوایز و رؤیای استاد

با اینکه ایشان در جستجوی هیچ نوع تقدیری برای تشکر از کمک های فداکارانه خود نبودند، اما دولت ها، مقامات و سازمانهای خصوصی از سراسر جهان، در موقعیت های مختلف، جوایزی به ایشان اهداء کردند. از جمله این جوایز، جایزه صلح جهانی، جایزه رهبری معنوی جهان، جایزه ترویج حقوق بشر، جایزه شهروند بشردوست جهان، جایزه خدمات عمومی برجسته برای بشریت، جایزه صلح گوسی سال ۲۰۰۶، تقدیرنامه هفته موسیقی لس آنجلس و نقره مقام اول در ۲۷ امین مراسم سالانه اهدای جایزه تلی در سال ۲۰۰۶ بودند. بعلاوه در ایالات متحده آمریکا روزهای ۲۵ اکتبر و ۲۲ فوریه، روز استاد اعظم چینگ های نام گرفته اند. به گفته شهردار سابق ایالات هونولولو، فرانک

فاسی: "ایشان، جلوه ای از یک شخصیت فوق العاده و یک فرشته رحمت برای همه ما هستند."

استاد اعظم چینگ های یکی از افراد واقعاً سرسپرده در این دوره هستند که به دیگران کمک می کنند تا رؤیایی زیبا از آینده را یافته و آن را ایجاد کنند. بسیاری از بزرگان تاریخ آرزویی داشته اند و استاد اعظم چینگ های نیز چنین هستند که اینک این آرزو را از زبان خودشان می شنویم:

"آرزو دارم کل جهان صلح آمیز شود.

آرزو دارم که همه کشتارها متوقف شود.

آرزو دارم که همه کودکان در آرامش و هماهنگی گام بردارند.

آرزو دارم که همه کشورها با همدیگر دست دهند،

از همدیگر حفاظت کنند و به همدیگر کمک نمایند.

آرزو دارم سیاره زیبای ما نابود نشود.

میلیاردها، میلیارد سال طول کشیده تا این سیاره ایجاد شده و اینجا بسیار زیبا

و بسیار شگفت انگیز است.

آرزو دارم که این امر ادامه یابد، اما در صلح، زیبایی و عشق."

سفر به عوالم زیبایی در کانال های ماهواره ای ETTV

RTDS Africa Cell TV Channel 21 Sat--8:00pm-9:00pm (Togo Lomé)

ETTV ETTV Channel Super X: Sunday 12:00-12:30 (Taipei time)

ETTV Asia Coverage includes 27 countries in Asia and Oceania.

Sunday 10:00-10:30 (Taipei time)by cable/satellite

TV

ETTV America Coverage: North America: U.S.A.

(including Hawaii, Alaska and Canada)

Saturday 10:00~10:30 (PDT [Los Angeles time])

by cable/satellite TV

Cable TV service: Southern California (Time Warner; Charter Communications;

Adelphia; Champion; Altrio; Cox)

ETTV Latin America

Coverage: North America:U.S.A., Central America, South America,

Caribbean region: fourteen countries

including the Dominican Republic,

Haiti and Cuba

Sunday 10:00-10:30 (PDT [Los Angeles time])

by cable/satellite TV

همچنین انجمن بین المللی استاد اعظم چینگ های، نوارهای ویدئویی برنامه تلویزیونی "سفری به عوالم زیبایی"، برنامه اشاعه دهنده حقیقت از استاد اعظم را برای پخش، به ایستگاه های تلویزیونی سراسر جهان ارائه می دهد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، لطفاً از طریق این ایمیل TV@Godsdirectcontact.org با ما در تماس باشید.

آغاز از بهشت و پایان در زمین

سخنرانی استاد اعظم چینگ های، ۲۳ فوریه، ۱۹۹۲، (نوار ویدئویی شماره ۲۱۴)، پنانگ، مالزی، (در اصل به زبان انگلیسی)

وحشتناک است. حتی میوه های اضافی را نیز میتوان تجزیه کرد و دوباره به کود تبدیل کرد. چرا آنها را به دریا می اندازند؟ مثلاً می توانند با این کودهای طبیعی، گیاه ارگانیک پرورش دهند و به کشاورزی ارگانیک بپردازند. چرا این میوه ها را دور می اندازند؟

به هر حال، همه اینها به خاطر بی نظمی است. همه کشورها به سود شخصی شان فکر می کنند. نمی گویم همه کشورها، اما خیلی از آنها اینطوری هستند. هر کدام از آنها از روی حسادت، از به اصطلاح رازهایی حفاظت می کنند که همه دنیا، همه بودها (موجودات کاملاً روشن ضمیر) از آنها با خبرند. آنها فکر می کنند که راز دارند. آنها از رازهایشان محافظت می کنند، اما چندان به همدیگر کمک نمی کنند. وقتی هم که یک کشور کمک می کند، بقیه سعی می کنند او را مورد استثمار قرار دهند و مسخره اش کنند و به او فشار وارد کنند تا دیگر نتواند چیزی ببخشد و کمک کند و یا گاهی برای او مشکل ایجاد می کنند.

جهان ما از همه جهت غنی است. ما می توانیم همه مردم سیاره را تأمین کنیم و حتی به سی و سه سیاره دیگر، به آنها که زمینی برای کشت محصول ندارند یا آنها که مواد معدنی شان از بین رفته یا اتمسفرشان بر اثر "جنگ ستارگان" آلوده شده، محصول صادر کنیم. می توانیم میوه ها و سبزیجات تازه به آن سیارات صادر کنیم و در عوض، سفینه فضایی وارد کنیم. ما می توانیم مبادله کنیم. می توانیم تجهیزات و دستگاه های عالی آنها را وارد کنیم و توفو (خنده)، لوبیا قرمز، برنج، گندم و چیزهای دیگر و حتی سگ، گربه و پرنده به آنها بدهیم تا به آنها نگاه کنند. در بعضی از آن سیارات، به اندازه ما تنوع محصول نیست. اتمسفر آن سیارات آسیب دیده و به همین خاطر، به سختی میتوان مردم را روی سیاره نگه داشت. آنها مردم را در زیر سطح سیاره نگه میدارند، چون باید

اتمسفر، اکسیژن و همه چیزهایشان را بازیافت کنند و به همین خاطر از عهده داشتن حیوان خانگی بر نمی آیند. ما حتی می توانیم اتمسفرمان را برای آنها صادر کنیم و به هر کدام از آنها یک بسته اکسیژن همراه با عشق بدهیم. می توانیم چنین کنیم.

اگر فقط رهبران جهان درک می کردند که به سود شخصی فکر کردن، چقدر مضر است و عمر این نوع نگرش چقدر کوتاه است و در دراز مدت چقدر برای خودشان و حتی نسلهای بعد و فرزندان شان خطرناک است و اگر درک می کردند که در کل کیهان، سیارات و تمدن های دیگری نیز وجود دارند که ما باید با آنها رابطه برقرار کنیم و از آنها بیاموزیم و از همدیگر سود ببریم، این همه بحث و جنگ با همدیگر را متوقف می کردند. حداقل آنها باید به شدت تلاش کنند تا راه حلی بیابند و همه منابع مالی یا انرژی را برای یافتن روش ایجاد صلح صرف کنند نه برای برپایی جنگ.

اما من چطور می توانم با آنها صحبت کنم؟ آیا باید یکی یکی به دنبال رئیس جمهورها بگردم و با انرژی نور و "تی، ال، سی" محبت آمیز... (خنده) (مخفف توجه لطیف و مهرآمیز)، به آنها شلیک کنم؟ ما به هر کدام از آنها سه بسته عشق می دهیم. اگر آنها را قورت دهند - اگر من به رهبران جهان نزدیک شوم، آنها فکر می کنند که من یک چیزی از آنها می خواهم، چون همه یک چیزی از همدیگر می خواهند. شاید آنها اینطور فکر کنند. خیلی به ندرت پیش می آید که یک کسی کاری انجام دهد و در عوض آن، چیزی نخواهد. خب، من هم یک چیزی در ازای آن می خواهم. از آنها می خواهم که از مردم مراقبت کنند، که واقعاً زندگی شان را وقف منفعت کشور و نیز کل سیاره کنند، که بدیها را با خوبی جبران کنند، که سیاره مان را زیبا سازند و سعی کنند با دیگر جهان های ماوراء ارتباط برقرار کنند تا تکنیک های ما، دستگاه های ما، شیوه درک و زندگی مان پیشرفت کند و رنج جهان ما و در صورت امکان، رنج دیگر جهان ها کاهش یابد.

اگر ما واقعاً رهبر جهان یا رهبر کشوری هستیم، باید وسیع فکر کنیم و کارها را در مقیاس وسیع انجام دهیم. باید الگوهای فکری گسترده داشته باشیم و فقط به مراقبت از یک گروه کوچک از مردم، مثلاً سیاستمداران، گروهی از کشورها، گروهی از طرفداران یا

نیروهای کمکی مان، گروه مان، حامیان مان یا حتی تنها کشور خودمان، نیاندیشیم. اگر ما در چنین سطح کوچکی فکر کنیم و ذهن مان را وسیع و قلب مان را گشوده نسازیم، خودمان را تحقیر کرده ایم.

خیلی سخت است، اما می توانیم انجامش دهیم. اگر جهان همینطور بد پیش برود، یک روزی مردم بیدار می شوند و با هم خواهند بود. ما به همدیگر خواهیم پیوست. به همین خاطر است که گاهی که بیدار نیستیم، خداوند باید سوانح طبیعی را به عنوان راه حل بفرستد تا ما را از خواب بیدار کند. اما این خیلی غم انگیز است و اثر آن تا مدت طولانی باقی خواهد ماند. بهتر است که پیش از وقوع سوانح طبیعی، خودمان بیدار شویم. وگرنه با سوانح، مدتی می لرزیم و بعد دوباره به عادات بد قدیمی مان باز می گردیم و نمیتوانیم از گذشته، از تجربیات سودمند گذشته درس بگیریم و پیشرفت کنیم.

امیدوارم همین حدی که تاکنون پایین رفته ایم، کافی باشد تا رهبران جهان دریابند که باید شیوه زندگی مان را تغییر دهیم. آنها باید فراتر از زندگی فکر کنند. آنها باید فراتر از مرزهای کشورشان فکر کنند. آنها باید فراتر از اتمسفر سیاره فکر کنند، وگرنه عظمت ما به هدر می رود، چون فکر و کار و زندگی ما همچون حیوانات یا مورچه ها، تنها برای سیر کردن شکم مان، تنها برای مراقبت از اطرافیان مان، خویشاوندان مان، دوستان مان یا کشورمان صرف میشود. آیا مورچه ها چنین نمی کنند؟ آیا زنبورها چنین نمی کنند؟ آنها حتی سازمان یافته تر از بعضی از ما هستند. آنها حتی بیشتر از بعضی از ما، از همدیگر حمایت می کنند. آنها حتی بیشتر از بعضی از ما، نسبت به همدیگر محبت دارند. آنها "درآمد" شان را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند. آنها با همدیگر کار می کنند، در شروع با هم هستند و نتیجه را نیز با هم تقسیم می کنند.

ما به قدر کافی داریم. ما زیادتر هم داریم. جهان ما هنوز بسیار غنی است، در همه چیز، در مواد معدنی و در همه انواع منابع. حتی اگر بنزین نداشته باشیم، یک چیز دیگری پیدا می کنیم تا به عنوان سوخت ماشین هایمان از آن استفاده کنیم. سفینه های فضایی بنزین ندارند. آنها به بنزین نیاز ندارند. مگر میتوان برای سفر از مریخ تا اینجا، این همه

بنزین آورد؟ این فاصله، هفتاد و هشت میلیون کیلومتر است. درسته؟ نزدیکترین سیاره به ما مریخ است، درسته؟ به هر حال آنقدر نزدیک است که ما با استفاده از سوخت بتوانیم به آنجا برویم و بازگردیم، اما در واقع، خیلی هم نزدیک نیست. همه ما می دانیم که سفر به آنجا، مثل سفر به هنگ کنگ نیست!

انواع مختلفی از سوخت وجود دارد که می توانیم برای اهداف گوناگون استفاده کنیم. جهان های بالاتر، مثل ما به نفت و بنزین نیاز ندارند. این سوخت خیلی سنگین است و استفاده از آن خیلی دردسرساز است. آنها از انواع مختلف انرژی که لزوماً انرژی خورشیدی هم نیست، استفاده می کنند. در اتمسفر، انواع دیگر انرژی نیز وجود دارد. فکر می کنم بعضی از دانشمندان به تازگی آنها را کشف کرده اند، اما هنوز آنها را مورد استفاده قرار نداده اند. چون هر وقت دانشمندان یک چیزی را کشف می کنند، یک کسی پیدا می شود و سعی می کند کارشان را متوقف کند و از آگاه شدن مردم و حمایت آنها جلوگیری کند. وقتی یک دانشمند از حمایت مالی برخوردار نباشد، نمیتواند به آزمایش های خود ادامه دهد. گاهی هم کسی تعقیبش می کند و طرحش را می دزدد یا آن را برای هدفی بسیار بد مورد استفاده قرار می دهد یا سعی می کند آن را بفروشد و برای فروش آن، قیمت بالایی تعیین می کند، طوری که هیچکس نمی تواند آن را بخرد و در نتیجه همانطور در یک جایی می ماند و هیچ کاری انجام نمی شود.

با وجود افرادی با این ذهنیت در اینجا، سیاره ما در آینده به هیچ جایی نمی رسد و به جهان های متمدن، جهان های شایسته زندگی انسانی حقیقی، موقر و مورد احترام، وارد نمی شود. خیلی سخت می شود چنین کاری کرد.

به همین خاطر من فکر می کنم کار ما چندان هم بد نیست. ما می توانیم به مردم آموزش دهیم که حداقل صادق باشند، سخت کار کنند، به خود تکیه کنند و خردشان را بیابند تا هر کار هر چند کوچکی هم که انجام می دهند، از صمیم قلب و با سرسپردگی باشد و حتی اگر نمی توانند کارشان را انجام دهند، حداقل نسبت به جامعه صادق باشند. مردم را فریب ندهند. مشکل درست نکنند. صبور باشند و خدمت کنند یا حداقل

در دسرا فرین نباشند. به این شکل، حسود نخواهند بود و موفقیت دیگران در زمینه علوم یا هر زمینه دیگر را خراب نخواهند کرد.

اکثر شاگردان ما، وقتی شاگردان دیگر را در خیابان یا در یک شهر یا کشور بیگانه ملاقات می کنند، حس برادرانه به او دارند و می دانند که می توانند به آن شخص، اعتماد کنند. می دانند که آن فرد می تواند به آنها کمک کند، دوست شان بدارد یا حداقل به آنها آسیب نرساند. درسته؟ (حضر پاسخ مثبت می دهند.) پس فکر کنید اگر کل جهان اینچنین باشد، چطور می شود؟ من در مورد این سیستم برادری، به جرأت هر سازمان به اصطلاح مذهبی دیگر را به چالش فرا می خوانم. اگر این سازمان ها را بررسی کنید، نمیتوانید موردی مشابه ما بیابید. به سختی میتوان سیستمی همچون ما یافت که افراد آن بتوانند به همدیگر اعتماد کنند. (حضر: درسته!) (تشویق حضار)

مسلماً ما هنوز اشکالات و شخصیت های خاص خود را داریم، اما می دانیم که می توانیم به همدیگر اعتماد کنیم و می دانیم که عشق داریم. می دانیم که می توانیم عشق بورزیم. می دانیم که هر آنچه داریم، می بخشیم. ما در این موارد، به همدیگر اعتماد داریم. اگر چنین جهانی خلق کنیم، نیاز نیست به بهشت برویم، نیاز نیست در مورد نیروانا صحبت کنیم. همین جا می مانیم. (تشویق حضار)

در نتیجه از بهشت آغاز کردیم و به زمین رسیدیم. این خوب است. در واقع انگیزه ما این نیست که از وظایف مان یا از زمین فرار کنیم، بلکه اگر نتوانیم اینجا بمانیم و نتوانیم اینجا را تغییر دهیم، آن موقع باید برویم.

پس اگر جهان مان را دوست دارید، اگر انسانی واقع بین هستید، اگر فکر می کنید که مردم زمین هنوز ارزشش را دارند و میتوان به آنها اعتماد کرد، نجات شان دهید. با خردتان، با دانسته هایتان در مورد ممارست معنوی، شفقت، عشق و متد کوان یین، نجات شان دهید. وظیفه ما این است. حتی اگر بعد از همه این کارها و پذیرفتن متد کوان یین و رژیم گیاهخواری توسط همگان، هنوز این سیاره را دوست نداشتید، خوب،

سیارات دیگر آماده هستند. سیارات دیگر در انتظار شما هستند. ما سیارات بسیار داریم. "در خانه پدرم، کاخهای بسیار هست"، مسلماً همینطور است. کسی که بالاست، همیشه می تواند پایین بیاید، اما کسی که پایین است، همیشه نمی تواند بالا برود.

چنانچه در مورد متد یا انگیزه یا تعالیم ما هر گونه شک و تردیدی دارید، به این خاطر که تازه وارد هستید یا چنان تجربه "تکان دهنده ای" همچون آن فرد که تجربیات زیبایش را نقل کرد، ندارید یا به این خاطر که در راه دیگری بوده اید و متد دیگری را ممارست کرده اید یا به این خاطر که به طور غیر عمد، غذای نادرست خورده اید، من به شما یادآور می شوم که از نو آغاز کنید و باوری محکم داشته باشید. من به شما اطمینان می دهم که من هرگز به دنبال علائق شخصی ام نبوده ام. هرگز، حتی برای یک ثانیه به منفعت خود و خویشاوندانم فکر نکرده ام. همیشه این را گفته ام و همه شاهد من هستند.

مثلاً خانواده من در آولاک، از آن زمان که من خانه را ترک کردم (بیست و هفت سال پیش) تا به حال تلویزیون نداشتند و تازه همین دو ماه پیش، تلویزیون خریدند. به این خاطر که من چند هزار دلار برایشان فرستادم. چرا خواستند تلویزیون داشته باشند؟ چون می خواستند ویدئوهای من را تماشا کنند. (تشویق) با توجه به این مثال، شما نیز بدانید که من به دنبال منفعت شخصی یا خانوادگی نیستم.

مسلماً وقتی درخواست کمک کنند، به آنها کمک می کنم و اگر کمک نخواهند هم کمک نمی کنم و فکر می کنم می توانند از عهده زندگی بر آیند. من زیاد نگران رفاه فیزیکی آنها نیستم. تا وقتی که زنده اند، مشکلی نیست. می گذارم خداوند از آنها مراقبت کند. اما مسلم است که نمی گذارم گرسنگی بکشند یا بمیرند یا چیزهایی از این قبیل برایشان پیش بیاید. وقتی می توانم به دیگران کمک کنم، به خانواده ام هم میتوانم کمک کنم، اما نه با دادن ثروت و شهرت به آنها. من کی هستم؟ من هم به اندازه شما ناتوان هستم. من حتی اجازه نمی دهم که شاگردانم بیایند و به والدینم تعظیم کنند یا به خانه ام نگاه کنند. حتی اگر این کار به خاطر تجلیل از من و والدینم باشد، من اجازه

این کار را به آنها نمی‌دهم. چنین افرادی، از بازگشت و دیدن مجدد من منع می‌شوند. باشکوه کردن این زندگی مادی و دو یا سه جسم مادی، فایده‌ای ندارد. بالاترین شکوه در مدیتیشن، در بهتر کردن خود، در تبدیل شدن به یک شهروند بسیار خوب برای این جهان است. به این شکل می‌توانید من را باشکوه‌سازید. راه دیگری نیست.

پس مجدداً به انتخاب راه خوب، استاد خوب و تعالیم خوب، ایمان بیاورید. شما می‌توانید من را "استاد" بنامید، مشکلی نیست. اگر من را گدا بنامید هم در شکوه من تغییری حاصل نمی‌شود. اما شما به این خاطر من را "استاد" می‌نامید که درک کرده‌اید این استاد، هر آنچه مایل به دانستن هستید را می‌داند و هر آنچه مایل به درک کردن هستید را درک کرده است. هدف ما این است. استاد، نمادی است از آنچه می‌خواهیم شویم. استاد بر خود تسلط یافته و به همین خاطر او را "استاد" خطاب می‌کنیم.

دیر یا زود، وقتی بر خودمان تسلط پیدا کنیم، می‌توانیم خود را استاد بنامیم. کسی که بر خود تسلط یابد، استاد واقعی است. تنها دلیل "استاد" خطاب کردن من، همین است، وگرنه من نسبت به قبل از زمان پذیرش این "شغل"، باشکوه‌تر نشده‌ام. من مثل قبل هستم! بله و دنبال نفع شخصی هم نیستیم.

راه ما برآستی راه درست است، راهی که به سریعترین صورت ممکن، بیشترین سود را به مردم می‌رساند. شاگردان ما نسبت به هر کدام از شاگردان سازمان‌های دیگری که در سراسر جهان می‌شناسم، سریعتر پیشرفت می‌کنند. این را کاملاً صادقانه می‌گویم و شما می‌توانید در این زمینه تحقیق کنید. می‌توانید وقت بگذارید و روش‌های دیگر را بیاموزید، من حسود نیستم و هراسی هم ندارم. من از این هراس ندارم که از من فرار کنید. من فقط از این هراس دارم که وقت‌تان را از دست بدهید و وقتی دوباره بازگشتید، متأسف شوید و بگوئید، "چقدر بیهوده!" (تشویق حضار)

پس آنچه می‌خواهید بدانید را دریابید و بعد پایدار و مصمم بمانید. اگر واقعاً لازم میدانید در مورد من اطلاعات کسب کنید، به هر وسیله که می‌توانید، این کار را انجام

دهید. اگر واقعاً خواستار دانستن این هستید که آیا روشهایی بهتر از روش ما وجود دارند، لطفاً سریع این کار را انجام دهید. همینطور یک جا ننشینید و با تردیدهایتان، وقت هر دو مان را تلف کنید. اگر راه بهتری یافتید، من با خوشحالی بسیار اجازه پیروی از آن را به شما می‌دهم، چون هر چقدر تعداد شاگردان کمتر باشد، من کمتر خسته میشوم. شاید من هم بیایم و به شما ببینم. هر دو ما میتوانیم رهرو باشیم. من هم می‌توانم همان جایی بنشینم که اینک شما نشسته اید و از شاگرد بودن، از اینکه همه چیز خوب است و به همه چیز رسیدگی می‌شود، از اینکه عشق دریافت می‌کنم و هیچ مسئولیتی ندارم، لذت ببرم. آنگاه می‌توانستم همچون شما از یک جا به جای دیگر بروم و از یک گورو (استاد) پیروی کنم. این شیوه زندگی، خیلی رمانتیک و سالم است.

همانطور که می‌دانید، من شما را به پذیرش این متد مجبور نکرده‌ام و به جز صحبت منطقی در مورد لزوم پیوستن به این گروه متشکل از افراد "احمق"، هرگز از هیچ قدرت جادویی یا شیوه دیگری استفاده نکرده‌ام. (خنده) خودتان انتخاب کرده اید که بیائید! اگر چیزی را انتخاب می‌کنید، ابتدا مطمئن شوید که خوب است، چون اگر یک چیز بد را انتخاب کرده باشید نیز باز هم یک انتخاب انجام داده و در نتیجه، وقت و انرژی تان را برای پیروی از یک چیز غیر سازنده، به هدر داده اید. به محض اینکه از یک چیزی پیروی کردید، باید مطمئن شوید که خوب و صحیح است و به محض اینکه مطمئن شدید خوب و صحیح است، باید سفت آن را بچسبید تا بتوانید بیشترین استفاده را از آن ببرید. باید تمام انرژی تان را صرف آن کنید، وگرنه فقط نیمی از سود نصیب تان میشود و اینطوری وقت تان را به هدر داده اید و شاید آن مسیر را ترک کنید. درسته؟ (حضار پاسخ می‌دهند: بله.)

درست مثل ازدواج می‌ماند: به محض اینکه شریک زندگی تان را انتخاب کردید، سعی می‌کنید با همکاری یکدیگر از ازدواج تان محافظت کنید، چون اگر ازدواج خوبی نداشته باشید، نمی‌توانید بیرون کار کنید، انرژی ندارید، به چیزی علاقه ندارید. هر دو شما باید برای حفظ ازدواج تان کار کنید. اما اگر به شدت تلاش کردید و فکر کردید که همسر

خوبی انتخاب کردید، اما این کارها به نوعی مؤثر واقع نشد و هر دو شما نخواستید رابطه را بهبود ببخشید، بهتر است که چنین کاری نکنید. همدیگر را شکنجه نکنید، وقت و انرژی همدیگر را تلف نکنید. اما اگر فکر می کنید همسران برایتان مناسب است و بدون او نمیتوانید زندگی کنید، پس باید برای حفظ رابطه تان تلاش کنید. ما باید برای حفظ همه چیز، به شدت تلاش کنیم.

جهان ما می تواند به زیبایی نیروانا شود. اما موضوع این است که مردم این جهان در این جهت، تلاش نمی کنند، وگرنه این جهان می توانست به زیبایی نیروانا شود. همه پولهایی که برای ارتش، برای جنگ ها، برای کشتار همدیگر، برای دستگیر کردن همدیگر و برای تعقیب همدیگر در اطراف جهان صرف می کنیم، میتواند برای صاف کردن همه خیابانها در کل سیاره و کاشت درختان زیبا و گل های شگفت انگیز و مغذی ترین میوه ها و غذاها به کار رود، حتی اگر همه این کارها را بکنیم تا فقط به آنها نگاه کنیم. نیاز نیست آنها را بخوریم! اگر خیلی زیاد داشته باشیم، می توانیم به آنها نگاه کنیم و بگذاریم خودشان از درخت بیافتند و فاسد شوند و به کود تبدیل شوند. می توانیم عطر آنها را ببوییم و به سیاره مان نگاه کنیم و آن را به بهشتی زیبا مبدل سازیم.

لازم نیست جاده های ما همچون جهان های آمیتا با بودا، سنگفرش طلا و کریستال داشته باشند. ما به سیمان و قیر سیاه هم راضی هستیم. اینها تمیز هستند و به اندازه کافی برایمان خوبند. اینطوری در جاده های بدون گل و لای راه می رویم، البته گل هم زیباست، اگر تمیز باشد، اگر زباله ای در اطرافش نباشد، اگر باتری های رادیواکتیو در همه جا پخش نباشند، اگر لاستیک و پلاستیک، کل منطقه را نپوشانده باشد، اگر آلاینده ماشین های بنزینی به درون بینی مان پمپ نشوند. ما می توانیم پول، منابع و انرژی را در علم سرمایه گذاری کنیم تا راهی بهتر از حالا برای راندن ماشین هایمان پیدا کنیم، تا راهی بیابیم تا امنیت بیشتری به مردم بدهیم و آن را به طور مساوی تقسیم کنیم. نه مثل بعضی از سیستم ها یا به اصطلاح "ایسم" ها که در آنها، به جای ثروتمند کردن

مردم، استاندارد زندگی شان را تا حد فقر پایین می آورند. شیوه کار باید این باشد، نه آنچه که اینک هست.

من سیاستمدار نیستم، فقط دارم منطقی صحبت می کنم. من سیاست را دوست ندارم، اما گاهی نمی توان سیاست را از به اصطلاح مذهب یا تعالیم اخلاقی جدا کرد، چون در گذشته، تنها خردمندان بر ممالک حکم می راندند. به همین خاطر ما دوران یائو، شوئن، مصر طلایی، یونان طلایی را داشتیم. نیاز نیست بگوئیم که رهروان نباید در سیاست قاطی شوند. ما قاطی نمی شویم، حتی نمی خواهیم که قاطی شویم. اگر قاطی شویم، نمی توانیم کاری انجام دهیم. اما می توانیم منطقی صحبت کنیم و شما را از دلیل شکست سیاست، آگاه کنیم. چون این سیاست، یک سیاست حقیقی نیست. سیاست حقیقی، پابرجا می ماند و به کشورها و جهان سود می رساند.

در حال حاضر، تعداد معدودی رهبر بسیار خوب داریم. خود من هم آنها را دوست دارم. اگر می توانستیم، از آنها حمایت می کردم. نه اینکه بروم و با آنها دست بدهم و به آنها بگویم که از شان حمایت می کنم، بلکه به شیوه خودم این کار را انجام می دادم تا بتوانند مدت طولانی تری در قدرت بمانند. می توانستم از راه غیر مرئی به آنها کمک کنم تا حداقل جهان، مقداری نور داشته باشد و همچنین تعدادی ابزار خوب که خدا از طریق آنها کار کند، تا حداقل جهان مان به جهنم تبدیل نشود. (تشویق)

اگر نمی توانیم به شیوه های مختلف، به جهان کمک کنیم، باید مدیتیشن کنیم. میتوانیم خودمان را بهتر کنیم و معیارهایمان را اخلاقی تر سازیم. این هم کمک بزرگی است. در جهانی که پر از ضعف و نابرابری است، اگر گروه های زیادی از افرادی خوب داشته باشیم، افرادی که جان حیوانات را نمی گیرند و حتی به طور صرفه جویانه غذای و گان می خورند و برای هیچ چیز حرص ندارند و هر وقت بتوانند در حد توان شان، به متشرف یا غیر متشرف کمک می کنند، همین هم خدمت بزرگی به این جهان است. بعد به مرور، دیگران نیز ما را الگو قرار می دهند و ما با رفتارمان نه با گفتارمان، برای دیگران الگو می شویم.

مسئلاً من با گفتار هم به شما تعلیم می دهم، چون از طریق این سخنان، شما متوجه می شوید که چرا من فلان کارها را انجام می دهم و چرا شما باید فلان کارها را انجام دهید. گفتار نیز سودمند است. اما اگر فقط حرف بزنیم و هیچ کاری انجام ندهیم، فایده ندارد. حتی می تواند مضر باشد، چون ما انرژی خود و وقت دیگرانی که به صحبت های آشغال ما گوش کرده اند را تلف می کنیم. وقتی میوه ای فقط از نظر ظاهر شبیه میوه باشد اما میوه نباشد، مغذی نیست و در نتیجه آشغال است. نه؟! درسته. وقتی نظریه ها، یک سری کلمات پوچ هستند و توسط خود فرد تمرین نشده اند و از حمایت قدرت ناشی از عمل کردن به آنها، برخوردار نیستند، آنها نیز آشغال و پوچ هستند و وقت و انرژی را به هدر می دهند.

مردم می توانستند این زمان را صرف گوش دادن به چیز ارزشمندتری کنند یا شخص بهتری را پیدا کنند و به سخنان او گوش دهند یا این وقت را صرف خوابیدن کنند که حتی این هم برایشان مفیدتر بود. شاید هم به طور تصادفی، چند تا کتاب خوب پیدا میکردند و یک سری چیزهای خوب می خواندند یا با یک استاد یا یکی از رهروان یا چیزی روبرو می شدند که از این حرفهای پوچ، برایشان مفیدتر بود. در نتیجه، اگر صحبت می کنیم، باید از آنچه می دانیم و چیزی که واقعاً نسبت به آن متقاعد شده ایم، صحبت کنیم، در این حالت کلام ما از قدرت و انرژی برخوردار است و می تواند به مردم سود برساند.

دعاهای اکثر مردم به این خاطر برآورده نمی شوند که برایشان انرژی صرف نمی کنند. آنها فقط با دهان شان صحبت می کنند و با انرژی ضعیف و ناتوان شان، بسیار گذرا فکر میکنند. به همین خاطر، افکارشان به حقیقت نمی پیوندد و دعاهایشان برآورده نمیشود. آنها به اندازه کافی انرژی و روحیه حمایتگر ندارند. این، دعای حقیقی نیست. دعای حقیقی، همیشه به حقیقت می پیوندد و برآورده می شود. چون اگر دعا از انرژی برخوردار باشد، خواسته مورد نظر، فرد را به خود جلب می کند. اگر انرژی جذب وجود نداشته باشد، هیچ چیز به وقوع نمی پیوندد. اگر دو چیز را کنار هم بگذارید، یکی آهنربا

و دیگری یک قطعه چوب رنگ شده که همچون آهنربا به نظر می رسد، قدرت جذب این دو تا مثل هم نیست. تنها آهنربای واقعی، آهن یا فلز را جذب میکند. آن چوب، هرگز چیزی را جذب نمی کند. مهم نیست چه مدت در آنجا باشد یا چقدر شبیه آهنربا به نظر رسد.

در نتیجه، وقتی شما، رهروان متد کوان یین، دعا می کنید، آن دعا برآورده می شود، چون شما قدرت دارید. شما حالا این قدرت را دارید تا برای آنچه می خواهید، دعا کنید. قبلاً این قدرت را نداشتید و نمی دانستید که معنای واقعی دعا چیست. فقط می گفتید: "آه! خدایا، فلان چیز را به من بده." فکر می کنید خدا به همین سادگی به شما میدهد؟ (خنده) یک قطعه چوب یا آهن معمولی، حتی نمی توانند یک سوزن را به خود جذب کنند. چطور ممکن است حرف های مهمل شما، خدا را به خود جذب کند؟! شما حتی منظورتان را بیان نمی کنید و به دعایتان باور ندارید.

پس دعا وقتی دعاست که یک استاد را بشناسید، چون استاد، قدرت دعا، قدرت دعا کردن، قدرت فکر کردن، قدرت استفاده از انرژی تان برای تحقق بخشیدن به آرزوها را در شما بیدار می کند. (تشویق)

پس بعد از تشریف، اکثر دعاهای شما، اگر برایتان خوب باشند، برآورده می شوند و اگر هم خوب نباشند، استاد آنها را برآورده نمی کند. (خنده و تشویق) بله. درست مثل بچه ها که وقتی بیش از حد شیرینی بخواهند، با پاسخ منفی والدین مواجه می شوند. اگر یکی دو تا شیرینی بخواهند، اشکلی ندارد، اما اگر زیاد بخواهند و نتوانند نهار یا شام بخورند، پاسخ منفی می گیرند. گاهی بچه ها می خواهند با آتش بازی کنند، در این حالت هم با پاسخ منفی والدین روبرو می شوند که "نه! شما به اندازه کافی بزرگ نشدید که بخواهید به سراغ آتش بروید و با آن بازی کنید و به این تجربه برسید که آتش خوب نیست. اگر بخواهید با آتش بازی کنید تا این را بفهمید، دیگر کار از کار گذشته. وقتی به اندازه کافی بزرگ شدید، می توانید به سراغ آتش بروید و تجربه کسب کنید. حتی حالا با اینکه اینقدر کوچک هستید، می دانید که آتش خوب نیست، اما نمی دانید با چیزی که

خوب نیست، چطور برخورد کنید. وقتی بزرگ شدید، هنوز هم می دانید که آتش خطرناک است، اما می دانید که چطور با آن کار کنید. پس می توانید با آن بازی کنید. آتش، همان آتش است، اما شما فرق کردید."

در نتیجه، یک نفر می تواند کاری را انجام بدهد که دیگران قادر به انجامش نیستند. آنچه استاد می تواند انجام بدهد، شما نمی توانید. استاد می تواند تشریف بدهد و کارمای افراد را بگیرد، اما شما نباید چنین کنید. (خنده و تشویق) استاد می تواند خیلی کارها انجام بدهد که شما نمی توانید. اما شما هم قادر خواهید شد! شما هم در آینده این کارها را انجام خواهید داد. وقتی رشد کردید و توانمند شدید و به خود شناسی رسیدید، شما نیز می توانید دقیقاً کار استاد را انجام دهید و شاید هم بیشتر از آن را! اگر خدا بخواهد مسئولیت های بیشتری به شما بدهد، می توانید هر کاری انجام دهید. استاد شدن فقط به این کارهای بیرونی استاد نیست، بلکه خرد درونی و آگاهی او به دلیل انجام فلان کارهاست. ما نمی دانیم! گاهی می دانیم و گاهی نمی دانیم. ما فقط فکر میکنیم: "آه، استاد فقط حرف می زند، مردم را به صرف شام و چای دعوت می کند و پیشانی مردم را لمس می کند. من هم می توانم همه این کارها را انجام دهم و حتی بیشتر از اینها را!" (خنده و تشویق) "استاد اسامی را می گوید، من هم می توانم. شاید بتوانم همه کتابهایی که او نوشته را نیز بنویسم." اما اینطور نیست. ظاهر چیزها نیست که به حساب می آید، قدرت نامرئی پشت آنها مهم است.

پس حتی امروز، وقتی در بیرون با آن روزنامه نگار صحبت می کردم، شنیدید که یک نفر گفت که مثلاً در کاستاریکا، یک شاگرد بسیار سرسپرده نسبت به راه ما هست که من را خیلی دوست دارد. او همیشه در وقت آمدن یا رفتن من، مثل بچه ها گریه می کند و او خیلی خوب ممارست می کند و تجربیات خیلی خوبی دارد. منظورم بهترین تجربه ها نیست. او تجربه های نسبتاً خوبی دارد و سریع پیشرفت می کند، اما او قبلاً مدت ها پیش، قبل از اینکه با من آشنا شود، توسط یک به اصطلاح استاد دیگری، تشریف گرفته بود. احتمالاً تکنیک و راه مشابه ما بوده، اما او نتوانسته تحمل کند. او واکنش وحشتناکی

داشته، برای همین از آن راه دست کشیده. اما بعد از تشریف گرفتن و آشنا شدن با من، خیلی سریع پیشرفت کرده است.

یک شاگرد دیگر هم در آمریکا هست. او هم نزد یکی از گوروهای مشهور هند که مثل من متد نور و صوت را تعلیم می دهد، تشریف گرفته بود. اما در مدت ده یا دوازده سال، پیشرفت نکرده بود. بعد هم وارد یک راه دیگر شده بود و گول خورده بود، همه جور چیزی اتفاق افتاده بود و او در نهایت، بدتر از قبل شده بود. به همین خاطر اعتماد به نفسش را از دست داده بود و کلاً از ممارست دست کشیده بود و احتمالاً حتی کارهای ناراحت کننده و پشیمان کننده نیز انجام داده بود. اما بعد از دیدار من، دوباره با اعتماد به نفس شد و ممارست را شروع کرد و بسیار سریع پیشرفت کرد. او از من پرسید: "چرا؟ آن متد هم از نظر عملی همینطور بود، اما چرا تأثیر آن متفاوت بود؟" (تشویق)

با اینکه آنها هم به اصطلاح همین متد نور و صوت را تعلیم می دادند، اما فرق داشت! این را خودم هم می دانم. بعضی ها هم این متد نور و صوت را برای پول تعلیم می دهند. چقدر پول برای هر درس! برای هر درس، ابتدا باید پول را بپردازید، در ماه مقدار زیادی، تا بعد از چند سال به شما تشریف بدهند، بدون هیچ تضمینی از تجربه نور و صوت. شاید یکی دو نفر تجربه داشته باشند، اما صدای بسیار سطح پایین را. من قصد انتقاد از کسی را ندارم، نام این افراد را هم نمی گویم، اما منظورم این است که ما نمی توانیم از روی رفتارهای بیرونی کسی را مورد قضاوت قرار دهیم یا از او تقلید کنیم، بلکه برای انجام هر کار، بویژه کارهای معنوی، باید به قدرت درونی دست یابیم.

با تقلید از استاد، با راه رفتن یا لباس پوشیدن مشابه او، با لمس کردن فلان جا و تکان دادن دست و دادن شکلات، کسی استاد نمی شود. (خنده) کار استاد فقط معطوف به این کارها نیست. کار او بسیار بیشتر از اینها و فراتر از اینهاست. عشق، قدرت، برکت، توجه و محبت بی نهایت از خدای باری تعالی، از اقیانوس عشق و رحمت نیز هست. (تشویق) اگر ممارست نکنید، فهم اینها سخت است. اگر به اندازه کافی سطح تان بالا نباشد، نمی توانید این چیزها را بفهمید. اما وقتی چیزی را دریافت می کنید، وقتی

چیزی از استاد دریافت می کنید، می توانید تفاوت آن را حس کنید. شاید هم اصلاً حس نکنید. اما بالاخره این نیز به شما کمک می کنید.

مثلاً یکی از رهروان مان گفت که همسرش قبل از دیدن نور، سه بار توسط استاد متبرک شده. اولین بار، نور ندیده، دومین بار هم همینطور، سومین بار "واای!". او گفته: "دیدم! دیدم!" بله، بعضی ها کند هستند. یک رهرویی را می شناسم که گفت در زمان تشریف، هیچ صدایی نشنیده. او یکی از رهبران کوچک یک فرقه دیگر بود. وقتی به نزد ما آمد، تشریف گرفت. اما به خاطر ایده های قبلی و شاید پیش پنداشت هایی که داشت، در یک جایی گیر کرد. یک هفته طول کشید تا برای اولین بار، صدا را بشنود. اما او سخت تلاش کرد و خیلی مدیتیشن کرد. بالاخره پیشرفت کرد، "به آنجا رسید". من برای تلاش او ارزش قائل هستم. در حال حاضر، او یکی از بهترین حامیان و با ایمان ترین رهروان است. اما او بعد از تشریف، خیلی زیاد تلاش کرد. بله، خیلی زیاد.

اما چنین مواردی که یک هفته بعد از تشریف، صوت را بشنوند، نادر هستند. او هیچ چیز نشنیده بود. او خیلی عصبانی بود، چون خودش یک رهبر بود ولی دیگران همه شنیده بودند و او با اینکه رهبر بود، چیزی نشنیده بود. او سرخورده شده بود و از خودش عصبانی بود. اما به خاطر مقامش بود که با این موانع روبرو شده بود. او فکر می کرد که به نوعی از نواغ این جهان است! او فکر می کرد که می تواند خوب صحبت کند و همه تعلیم را می داند و بدون وقفه حرف می زند. او داستان های زیادی می دانست و میتوانست بی وقفه حرف بزند. او فکر می کرد که چون مدت زیادی گیاهخوار بوده، البته شاید بدون حذف تخم مرغ، پس دیگر مشکلی ندارد. به همین خاطر خود را صد درصد، صد و هشتاد درصد، برای تشریف آماده می دبد. به همین خاطر خیلی نا امید شده بود.

وقتی فکر کنیم خیلی خوب یا عالی هستیم، شاید توسط ذهن گول بخوریم. ذهن، عاشق افتخار، تحسین و وهم و خیال است و فکر می کند که ما خوب هستیم. از سوی دیگر هم ما را خوار و خفیف می کند. شاید ما را افسرده کند و به عقده حقارت دچارمان کند و از نظر شکوه مان نیز فریب مان دهد. ذهن از دو طریق عمل می کند. بله.

فریبنده ترین سیستم این جهان این است که مردم به پرستش آنچه که نباید، به پرستش چوب، سنگ و همه اشیاء بی جان سوق داده میشوند و فکر می کنند که بودا در این باره خواهد فهمید. شاید بودا بداند، ولی ما نمی دانیم، چون ما ارتباط درونی را نیافته ایم. لذا حتی اگر بودا بخواهد با ما صحبت کند، ما نمی توانیم گوش دهیم. اگر تلفن ما قطع باشد، چطور می توانیم صدای طرف دیگر را بشنویم؟! حالا هر چقدر هم که به این تلفن در اینجا تعظیم کنیم. (تشویق)

این، تله مایاست و هیچکس هم نمی داند! مردم دوست دارند به یک چیزی آویزان شوند و خودشان را باشکوه سازند و حس کنند که باشکوهند، که فلسفه می دانند، که یک چیزی را ممارست می کنند. در نتیجه، مایا، پادشاه توهم، این قبیل دام ها را می گذارد تا مردم خودشان را راضی کنند و تا همیشه درجا بزنند و فکر کنند: "من پرستش میکنم. من مذهبی هستم. من بودایی هستم. من فلان چیز هستم. من همه چیز هستم. من مشغول هستم. من ممارست میکنم." اینها همه وابستگی های مادی به فرقه های مذهبی اند تا فقط ذهن مردم را راضی کنند. اما اینها فقط وقت ارزنده آنها را تلف میکنند و با گرفتن فرصت فکر کردن به چیزهای بهتر یا تلاش برای یافتن چیز های بهتر، فریب شان می دهد. پس مدام به آنها گفته می شود که مجسمه چوبی را ستایش کنید تا دریابید که او بوداست. بله، شاید، اما بودای چوبی. (خنده)

بودا همیشه گفته: "بودا درون شماست." عیسی گفته است: "خدا درون شما اقامت دارد. شما معبد خدا هستید." منظور او از این حرف چی بوده؟ تصور شما از خدا همان چیزی است که خودتان می خواهید. تصور شما از بودا همان چیزی است که خودتان میخواهید. متوجه شدید؟ بر اساس درک شما، سطح شما، قدرت شما، بودا این است. (تشویق)

مثلاً من متد کوان یین را به شما تعلیم می دهم، البته این متد نیست اما مجبوریم آن را متد بنامیم. وگرنه، اگر به مردم بگویم به اینجا بیائید و من به شما هیچ چیز، هیچ متدی یاد نمی دهم، هیچکس نمی آید. اما بعد از مدتی، درک می کنید که در واقع متدی وجود ندارند. فقط قدرت استاد است که به شما کمک می کند. وگرنه، مردم در بیرون

متدها را به قیمت صد دلار می فروشند و هیچ چیزی هم عایدتان نمی شود. در مدارس دیگر هم، به اصطلاح گورو ها، متد مشابه به شما یاد می دهند، اما چیزی عایدتان نمیشود. آنها هم به شما می گویند که بنشینید و به اینجا تمرکز کنید. آنها هم شما را لمس می کنند. آنها می توانند دو هزار سال سرتان را لمس کنند، اما سرتان همچنان همانطور که هست باقی بماند (خنده) و سر بودا نشود، چون آنچه مال شماست، متعلق به شماست.

بعد از اینکه من متد کوان یین را به شما آموزش دهم، شما مدیتیشن میکنید. شما سعی میکنید به جستجو در درون بپردازید تا دریابید که چه قدرتی دارید، چه توانایی هایی را فراموش کرده اید، چقدر از هوش تان را مورد استفاده قرار نداده اید، چه کسی هستید و چه جایگاهی در این کیهان دارید. شما همینطور جستجو می کنید تا بالاخره دریابید. بعد از رسیدن به سطح اول، در می یابید که خلی مهربان تر شده اید و نسبت به قبل، استرس تان کمتر شده و فکر می کنید: "آه، خدا این است. خدا به من کمک می کند. خدا میتواند به من کمک کند تا اضطرابم کاهش یابد و بیماری ام درمان شود." در سطح اول، مقداری از بیماری های شما درمان می شوند. گاهی وقتی کسی را لمس میکنید، آن شخص نیز درمان می شود و در نتیجه شما قدرت درمانگری به دست آورده اید! بعد می گوئید: "آه، خدا قدرت درمانگری به من داده. خدا این است. خدا عشق دارد. خدا به من عشق می دهد. من حالاحس می کنم که عشق دریافت می کنم و به فرد دیگری هم عشق دارم." اما این عشق هنوز سطح پائینی دارد. مهم نیست، در هر حال حس شما بهتر از قبل است و با خوردن غذای وگان، حس می کنید که وضع جسمانی تان بهتر است. می توانید بهتر از قبل فکر کنید و بیشتر به همسایه تان عشق بورزید.

در نتیجه اعلام می کنید که بودا عشق است، بودای شما قدرت درمانگر است، خدای شما قدرت شفا بخش و قدرت جادویی است. او می تواند کارهای جادویی زیادی انجام دهد. شما می فهمید که خدا هست. می فهمید که خدا وجود دارد و این خدا، فلان صفات را داراست.

بعد برای مدت بیشتری ممارست می کنید و به سطح دوم می رسید. حالا ناگهان، هر وقت کسی از شما سؤال میپرسد، میتوانید با فصاحت صحبت کنید. میتوانید به گونه ای به آنها پاسخ دهید که قبلاً هرگز نشنیده اند، به گونه ای که قبلاً هرگز تصور نمی کردید بتوانید اینگونه پاسخ دهید. شما همه سوتراها و همه انجیل های جهان را متوجه میشوید. شما متوجه می شوید که همه پنج ادیان، یک چیز را می گویند. بله، در یک کلمه، شما فصاحت واقعی را درک می کنید.

همچنین می توانید گاهی گذشته را ببینید و گذشته و آینده دیگران را متوجه بشوید. شما می فهمید که چرا به این شکل، با دیگران مرتبط هستید. می توانید مقداری از پیوندهای کارمایی تان با افراد دیگر را به صورت مرئی یا نامرئی، تنظیم کنید، در نتیجه به ناگهان، روابط شما روان تر پیش می رود. ناگهان، شاید دشمنی بین شما و یک فرد دیگر به دوستی تبدیل شود، چون قدرت استاد در ممارست تان، به طور نامرئی، دشمنی گذشته را از زندگی تان و روابط تان پاک کرده. در نتیجه شما به این نتیجه می رسید که "خدا خردمند است! خدا بوداست! خدا روشن ضمیر است! خدا فصیح است! خدا این است!" پس خدایتان کمی بزرگتر میشود. (خنده) شما به این شکل، بودا و خدای خود را می سازید. شما می گوئید: "آه! خدا یک نوع سیستم ضبط دارد که در آن می توانیم همه چیز را ببینیم."

بعد گوش دادن را آغاز می کنید و می توانید صدای رعد یا صدای آبهای فراوان را بشنوید. در انجیل آمده که خدا با صدای رعد و آبهای فراوان صحبت می کند. آنها به این شکل، خدا را تشریح کردند. وقتی آنها شعله نورانی بزرگ را دیدند، گفتند: "خدا به شکل شعله ای بزرگ آمد. خدا، یک شعله بزرگ است." پس خدای آنها متفاوت بود. خدایی که اینک می شناسید، با خدایی که قبلاً می شناختید یا با خدای متشرف دیگری که فقط به سطح اول رسیده یا متشرف دیگری که به سطح سوم رسیده، فرق دارد. خدای او با خدای شما فرق دارد، اما خدا یکی است که متأسفانه با چشم های گوناگون و از زوایای مختلف به آن نگاه می شود.

درست مثل وقتی که بودا در قید حیات بود. او داستانی از چهار مرد نابینا تعریف کرد که فیلی را لمس کردند و او را تشریح نمودند. کسی که گوش های فیلی را لمس کرد، گفت: "وای! فیلی مثل پنکه است، یک پنکه بزرگ". دیگری خرطوم او را لمس کرد و گفت: "آه! فیلی مثل یک ستون بزرگ است." دیگری بینی او را لمس کرد و گفت: "آه! فیلی مثل شیلنگ آب است." نفر آخر دم او را لمس کرد و گفت: "وای! فیلی مثل جاروست." دید مردم عادی نسبت به خدا هم همینطور است. مردم عادی و رهروان سطوح مختلف نیز به همین صورت، خدا را می بینند و خدای خودشان را می سازند. در نتیجه گفته شده که خدا درون ماست، که بودا در ذهن ماست. معنای آن، این است. (تشویق)

حالا میدانید که می توانید بوداها و خدا را خودتان انتخاب کنید. پس من توصیه میکنم که بهترین خدا را انتخاب کنید. خدای ما باید اعظم باشد، باید متعالی ترین باشد، باید ارزش وقت، انرژی و توجه ما را داشته باشد. وقت، طلاست! میتوان گفت که بهترین خدا را بخريد. (خنده)

حالا متوجه شدید که خدا آنجا نیست تا مورد پرستش قرار گیرد، بلکه از ما میخواهد که از قدرتش استفاده کنیم. اگر با قدرت خودمان، از این خدا استفاده نکنیم، وقتی دعا میکنیم و برآورده نمی شود، نمی توانیم کسی را مورد سرزنش قرار دهیم. در هر جایی که باشید، از بالاترین سطوح تا عمق جهنم، فقط باید خودتان را سرزنش کنید. شما راه اشتباه را رفته اید. شما مسیر غلط را طی کردید. شما با متد نادرست، به چیزهایی در جهت غلط نزدیک شده اید.

متد کوان یین برای شماسست تا بدانید که شما خدائید و خدا همان چیزی است که شما از او می سازید. خدا میتواند تا حد کرم پایین باشد، اگر شما اینچنین باشید. اگر خودتان را از سطح کرم، بالاتر نبرید، خدا تا همیشه همچون کرم می ماند. اگر خودتان را بالاتر ببرید، هر چقدر خدای شما بالاتر باشد، خدا بالاتر است، خدای بالاتری ستایش میشود.

پس با قدرت مدیتیشن و شناخت تان، خدا را ستایش کنید. این، بهترین دعاست. این بهترین ستایش برای خداست، این مهم ترین دعا و مهم ترین کاری است که می توانید برای خدا انجام دهید. (تشویق) اگر بگوئیم خدا، بودا، الله یا هر نام دیگری که می گوئید را می پرستیم، ولی همچنان نادان بمانیم، در واقع از خدا بیزاریم، در واقع به خدا و بودا، بی مهری می کنیم.

به همین خاطر بودا گفت: "اگر به بودا باور دارید، اما او را درک نمیکنید، به او بی مهری می کنید." این حقیقت دارد. چطور به بودا بی مهری می کنید؟ با ماندن در جهالت و اجازه دادن به دیگران برای دانستن اینکه یک خدای نادان هستید، که دیگر به خدا ایمان ندارند، چون خدا به خاطر تفکر جاهلانه و دیدگاه خودتان، نادان است. شما فکر میکنید که خدا اینطوری است. "من به او دعا می کنم، اما او نمی شنود. من اینجا خوار و خفیف هستم، اما او نمی بیند." این خدا نیست که نمی بیند، این شما هستید که نمی دانید خدا می بیند و شما هستید که مستقیماً برکات خدا را دریافت نمی کنید، چون شما موانع زیادی در اطراف خود ایجاد کرده اید. شما، خودتان، فواید و برکات خدا را از خود رانده اید، چون بر اساس ذهن شرطی تان، در طول نسل های بسیار، فکر میکنید که ارزشش را ندارید، که اشتباه کرده اید، که نادان هستید، که همه کارهای اشتباه بر خلاف ذات الهی را انجام داده اید.

در نتیجه، حتی حالا که دعا می کنید، این نوع از تفکر به طور ناخودآگاه، مانع این میشود که بدانید خدا هستید و فواید خدا را درک کنید. بعد فکر می کنید خدا فقط همین است. خدا فقط برای این است که به او دعا کنید، تا شکایت کنید و از او درخواست کنید، اما اینطور نیست. هر خدایی، واقعاً متفاوت است. بسته به شیوه تفکر و سطح شما، خدا فرق می کند. نه اینکه خدایان بسیار وجود داشته باشند، اما دیدگاه های متفاوت است و در نتیجه خدا متفاوت می شود. حالا متوجه شدید که چرا باید خدا را شناخته و درک کنیم تا بگوئیم که واقعاً خدا را می پرستیم؟ (تشویق) در نتیجه، حرف

بودا اشتباه نیست. اگر بودا را نمی شناسید، کور کورانه به بودا ایمان نداشته باشید یا او را مورد بی مهری قرار ندهید.

در هر حال، شما در مسیر درست هستید. به نظرم تا به حال درک کرده اید، وگرنه برای دیدن من نمی آمدید. حتی آنها که موفق نشدند یا حداقل می خواستند برای دیدن من بیایند، انگار که آمده اند. شاید آنها جرأت آمدن نداشتند، اما مهم نیست! اگر می خواهند در آن بیرون آهسته، بدون کنترل، بدون اینکه کسی مدام به آنها یادآوری می کند و به آنها غر بزند، ممارست کنند، می توانند در خانه بمانند و آهسته به پیش بروند. آنها که می خواهند با سرعت بیشتری دنباله رو من باشند، باید بیشتر تلاش کنند و سریع باشند. من دوست دارم شما سریع باشید. هرگز برای من زیادی سریع وجود ندارد (تشویق)، چون جهان به افرادی که اینچنین سریع کار می کنند، نیاز دارد. جهان از نظر افرادی با تفکر سریع، باهوش، آگاه، با اخلاق و صادق، به شدت دچار کمبود است. در نتیجه، هر چقدر تعداد این افراد بیشتر باشد، بهتر است.

هر چقدر زودتر بفهمید که چقدر خدایان با عظمت است، بهتر است. می توانید عشقتان را اشاعه دهید. می توانید خدایان را در معرض دید دیگران قرار دهید تا ببینند. وقتی آنها شما را ببینند، انگار که خدا را دیده اند. شاید از ترس بلرزند. شاید مملو از عشق شوند یا شاید احساس متفاوتی به آنها دست دهد. خدا به این شکل به مردم برکت میدهد، از طریق شما، چون شما به تدریج، تا سطح خدا ارتقاء یافته اید. به این شکل، واقعاً دعا میکنیم. در این حالت، حتی دعا نمی کنیم، اما هم ما و هم تمام افرادی که ما را می بینند، برکت و همه چیز از خدا دریافت می کنیم. در این حالت، ما دیگر استاد شده ایم یا اگر به سطح استادی نرسیده ایم، کم و بیش تا حدودی این قدرت، این نوع عشق، این نوع برکت را دریافت کرده ایم. به این شکل، به جهان خدمت می کنیم و بعد می توانیم بگوئیم که خدا واقعاً عشق است (تشویق) و مردم ما را خواهند ستود.

خب، نظریه گفتن دیگر بس است. (خنده) اما نظریه من، فقط یک نظریه نیست. شما قدرت را حس می کنید. نیرو را حس می کنید. چرا؟ چون من میدانم که چه می گویم.

من اینها را در کتابها نخوانده ام. از درون خودم به اینها رسیده ام. در نتیجه، هر آنچه میگویم به شما نفع می رساند و آن را باور می کنید، چون قدرت متقاعد کننده دارد. هر کس دیگری که سخنان مرا تکرار کند، شاید اینها تنها سخنانی پوچ بشوند. بله. پس ما باید ممارست کنیم و خودمان را بشناسیم و بعد اگر سخنان استاد را تکرار کنیم، همان قدرت را دارد، چون با سخنان ما یکی شده اند. (تشویق)

از شما متشکرم که مرا به اینجا دعوت کردید. همچنین از عشق شورانگیزتان در فرودگاه و همچنین امروز و سه، چهار روز آینده، تشکر می کنم. از شما ممنونم که سخت تلاش می کنید تا به اهداف این سفر دست یابیم. چون سفر من، سفر شما نیز هست. کار من، کار شما نیز هست. هر کسی که از من سود برد، از شما نیز سود برده، از همه شما که همکاری کردید، کمک کردید و به صورت روانی و حتی فیزیکی، از این کار حمایت کردید. همه شما، بانی خیر هستید. شیوه بودیساتواها (موجودات روشن ضمیر) همین است. راه قداست همین است. راه دیگری نیست، لازم نیست سرتان را بتراشید، نیاز نیست به هیمالیا بروید، نیاز به هیچ کاری نیست، نیاز نیست روی تخت میخ دار بخوابید. بله، فقط معمولی باشید و خرد داشته باشید.

شما زیبائید! خوشحالم که شما پیشرفت کردید و ایمان محکمی دارید. می دانم که مورد آزمایش هایی قرار گرفته اید، اما به همین طریق است که می توانیم سطح خود را بدانیم. به این شکل می توانیم بفهمیم که نکته سنج هستیم یا نه، که فرق بین استاد واقعی و دروغین را می شناسیم یا نه، که می دانیم چطور خوبی را در استاد بشناسیم یا نه، یا فقط به شایعه ها و اراجیفی که ذهن مان را آلوده می کنند، گوش می دهیم. اگر اینها را تکرار کنیم و ذهن دیگران را نیز آلوده کنیم، این چیزها مثل بیماری شیوع پیدا میکنند. پس وقتی صحبت می کنیم، بهتر است از خوبی صحبت کنیم. اگر واقعاً نمی توانیم سکوت کنیم، باید یک چیزی بگوئیم اما فقط به این منظور که به مردم آموزش دهیم یا حرفی برای پیشرفت شان بزنیم. وگرنه، صحبت در مورد چیزهای منفی فایده ندارد، چه صحت داشته باشند چه نداشته باشند. کسی که این چیزهای منفی را اشاعه می دهد،

کسی است که بیشترین تأثیر را پذیرفته و کسی که این صحبت ها را می شنود نیز، اگر به آنها گوش دهد یا باورشان کند، تحت تأثیر قرار می گیرد.

شب بخیر!